



بلاییدن

خورشید

یک تحشیه بر اقتصاد خورشیدی زور باقی
آری سرازش، رامین اعلائی

بلعیدن خورشید

یک تحشیه بر اقتصاد خورشیدی ژرژ باتای

آری سرازش، رامین اعلائی

I

«به من بگو... بعد از اینکه سر از بدنم جدا شد، آیا برای لحظه‌ای زنده خواهم بود تا بتوانم صدای خونی که از گردنم می‌چکد را بشنوم؟ این لذت می‌تواند پایانی باشکوه باشد بر همه‌ی لذت‌ها.»

پیتر کورتن^۱

زندگی‌ای که می‌شناسیم با مرگ ستاره‌ها آغاز شده است. ما خودمان در اصل ستاره‌های مرده‌ای هستیم چشم‌دوخته به آسمان. این یک حقیقت علمی ست که وقتی ستاره‌ای به ابرنواختر^۲ تبدیل می‌شود از تمام کهکشان‌ها بیشتر می‌درخشد و در عرض یک لحظه همان اندازه انرژی ساطع می‌کند که یک ستاره‌ی

^۱ پیتر کورتن یک قاتل زنجیره‌ای آلمانی بود که در دهه‌ی بیست میلادی شهر دوسلدورف و مناطق اطراف آن را به وحشت انداخت. کورتن در ۲۶ مه ۱۸۸۳ در کلن آلمان به دنیا آمد و کودکی پر دردمندی از سر گذراند. اعمال مجرمانه‌ی او از او ان زندگی‌اش شروع شد. در کودکی بیخود و بی‌جهت آتش‌افروزی می‌کرد و در نوجوانی حیوانات را به انحاء مختلف، از جمله با تجاوز و هم‌زمان چاقو زدن به آن‌ها و کشتنشان، آزار می‌داد. باین‌حال، این اعمال خشونت‌آمیز بعدی‌اش بود که باعث شهرتش شد: بین سال‌های ۱۹۱۳ و ۱۹۲۹، کورتن مرتکب سلسله‌ای از جنایت‌های هولناک از جمله قتل و تجاوز و جرایم جنسی دیگر شد. روش کار کورتن غالباً حمله به قربانیان و کشتن آن‌ها با چاقو یا خفه کردن بود و برای انتخاب قربانیان نگون‌بختش هیچ اولویت یا انگیزه‌ی خاصی نداشت. کورتن در این سال دستگیر شد و متعاقباً به جنایت‌هایش اعتراف کرد. در طول محاکمه، او جزئیات اعمال وحشتناکش را شرح داد و شیفتگی آزاردهنده‌اش به اعمال خشونت و رنج‌کشیدن را به نمایش گذاشت. پس از بازداشت اعتراف کرد که خون برخی از قربانیانش را نوشیده و همین او را نزد عموم مردم ملقب به «خون‌آشام دوسلدورف» کرد. حکومت وحشت پیتر کورتن در سال ۱۹۳۰ پایان یافت. کورتن در نهایت در دوم ژوئیه سال ۱۹۳۱ با گویوتین سر بریده شد.

^۲ ابرنواختر یا سوپرنوا (Supernova) یک انفجار عظیم و درخشان ستاره‌ای است. این انفجار زمانی رخ می‌دهد که یک ستاره‌ی پرچرم در حال مرگ، شروع به خاموش شدن می‌کند. آن گاه به‌طور ناگهانی منفجر شده و مقدار بسیار زیادی نور تولید می‌کند. انهدام انفجاری ستاره به آنچه ابرنواختر نامیده می‌شود، می‌انجامد (که بسیار نورانی تر از نواختر است) و باقیمانده ستاره را به صورت یک تپ‌اختر (پالسا)، یا ستاره نوترونی و یا شاید سیاهچاله برجای می‌گذارند. طی این انفجار، ستاره، ماده‌ی خود را به سوی فضا پرتاب می‌کند و ممکن است درخشندگی آن، به مدت چند روز، از کل یک کهکشان هم بیشتر باشد. هنوز هم می‌توان بقایای درخشان ستاره‌های منفجر شده را (که صدها یا هزاران سال پیش از هم پاشیده‌اند) مشاهده کرد. ابرنواخترها به قدری درخشان هستند که حتی یکی از همین ابرنواخترها در گذشته، در چین و در روز با چشم غیر مسلح مشاهده شده‌است.

زنده در تمام طول عمرش بیرون می‌ریزد. ۳,۸ میلیارد سال پیش، ابرنواخترها با چینی‌اش از عناصر سنگین بر روی زمین باریدند و، پس از تغییر دادن شیمی پوسته، تبدیل شدند به چاشنی گوشتابه‌ای ازلی که زندگی از آن زاده شده. اخیراً فیزیکدانی به نام جیمز انگلند^۳ نظریه‌ی ترمودینامیکی جدیدی ارائه داده که نشان می‌دهد جریان ثابت انرژی خورشیدی نه تنها جو و اقیانوس‌ها را به گرما تبدیل می‌کند، که با تأثیر در ماده با گروه‌های اتمی نیز ترکیب می‌شود. این گروه‌ها به تدریج ظرفیت جذب انرژی از محیط خود را توسعه می‌بخشند و آن انرژی را همچون گرما پخش می‌کنند. با توجه به زمان کافی، ماده‌ی ستاره‌مانند هنگامی به زندگی تبدیل می‌شود که خورشید بر آن بتابد. در واقع خورشید جان‌بخشی است که پاره‌های بی‌نهایت کوچک برادران مرده‌اش را زنده می‌کند.

در اندیشه‌ی ژرژ باتای خورشید مقامی رفیع دارد، پر بیراه نیست اگر بگوییم که نظریه‌ی اقتصاد خورشیدی او به نحوی بر نظریه‌ی انگلند پیشدستی کرده. برای باتای، خورشید منبعی سرشار است برای زندگی بخشی. او گمان می‌کند که انرژی خورشیدی موجب حرکت اتم‌ها بر زمین می‌شود و به آن‌ها مجال می‌دهد تا «وارد ترکیب‌بندی نیروها شوند» و سازواره‌های بیشتری بسازند، ابتدا به شکل مولکول و سپس به شکل ترکیب‌هایی بسیار پیچیده‌تر، بلوری و کلوئیدی. نزد باتای دومی همان چیزی است که می‌تواند به درون قوه‌های خودفرمان زندگی و جامعه‌ی انسانی نفوذ کند. باتای البته اینجا متوقف نمی‌شود و مرادش از اقتصاد خورشیدی را، با نشان دادن اینکه چطور موهبت خورشید - که ظاهراً هزینه‌کرد لایتناهی انرژی مازاد است - در عملکرد اقتصاد عام هم تکرار می‌شود، بسط می‌دهد. برای بیش از ۴,۵ میلیارد سال، خورشید تک و تنها در حال تولیدکردن بوده که باتای می‌گوید همان هزینه‌کرد است. برای او خورشید نوعی بانک سرمدی‌ست، بانکی که گشاده‌دستانه خزانه‌هایش را باز کرده تا ارزهایی به شکل انرژی خورشیدی، جریانی گسترده از گرما، را بیرون بریزد: «[خورشید] که می‌بخشد بدون آن‌که پس بگیرد.»

به نظر پیشرفت‌های علمی اخیر نشان می‌دهند که این موهبت دو بار اعطا شده: اول، ستاره‌های مرده ماده‌ای را آماده کرده‌اند که پتانسیل خلق اشکال زندگی را داشته؛ دوم، این پتانسیل را خورشید به فعلیت رساند، یا دوباره احیا کرد. این موهبت دو بار اعطا شده، اما زندگی آن را از طریق «عیش و عشرت احمقانه و افراط در تباهی» هدر می‌دهد. از چشم‌اندازی تاریخی - نظری - چشم‌اندازی و رای تصور

³ James England

باتای از اقتصاد خورشیدی- رابطه‌ی انسان با اقتصاد خورشیدی را می‌توان به صورت سه‌وجهی نشان داد: حضور مقدس (پیشاتاریخ و جهان باستان)، تقدس‌زدایی (توحید)، و حضور این جهانی (مدرنیته). انسان همیشه می‌دانست که خورشید حق مطلق است. در بین‌النهرین شمس یا شَمَش^۴، ایزد خورشید، را می‌پرستیدند. این ایزد در دستش شیئی را نگاه می‌داشت که به تیغه‌ی ارّه شبیه بود و سوار بر گردونه‌اش به سوی غرب می‌راند. در مصر، خورشید والاترین خدایان بود؛ رَع^۵. قوم سِلِت لوغ^۶، ستاره‌ی خورشید، را پرستش می‌کردند و خدای خورشید فنیقی‌ها، همچون نام ستاره‌ی خورشید در لغت قوم سلت، ئیل^۷ بود. قوم اینکا معبد خورشید داشت که دیوارهایش پوشیده از ورقه‌های طلا بود و امروز در سرزمین پرو

^۴ شَمَش (Shamash) خدای خورشید در بین‌النهرین باستان بود که پیش از آن به اوتو شناخته می‌شد. اعتقاد بر این بود که او هر روز هر آنچه در جهان رخ می‌دهد را می‌بیند و به همین دلیل مسئولیت عدالت و محافظت از مسافران را بر عهده داشت. در جایگاه قاضی الهی، می‌توانست با جهان زیرین در ارتباط باشد. علاوه بر این، او در مقام خدای طالع‌بینی معمولاً در کنار خدای آب و هوا ادد قرار می‌گرفت. در همان حال که او به شکل فراگیر یکی از خدایان اصلی محسوب می‌شد، به صورتی ویژه در سیبار و لارسا مورد احترام بود. ایزد ماه نانا (سین) و همسرش نین‌گال به عنوان والدین او در نظر گرفته می‌شدند، در حالی که خواهر دو قلوی او اینانا (ایشتار) بود. گاهی اوقات الهه‌های دیگری مانند منزات و پینیکیر را نیز می‌توان خواهر او دانست. آیا (شریدا)، الهه سپیده‌دم، همسر او بود و متن‌های گوناگونی دیدارهای روزانه آنها را در کوهی که گمان می‌کردند خورشید در آنجا غروب می‌کند، توصیف می‌کند.

^۵ رَع (Ra) یا را خدای خورشید یا آفتاب در مصر باستان است. رع به شکل یک انسان با سر شاهین به تصویر کشیده شده است، با تاجی شبیه خورشید بر سرش که یک مار کبرا دور آن پیچیده است. در دودمان پنجم مصر، در سده‌ی ۲۵ و ۲۴ (پیش از میلاد)، او به یکی از مهم‌ترین ایزدان در دین مصر باستان تبدیل شده بود، که عمدتاً با خورشید نیمروز شناخته می‌شد. او همواره یکی از شناخته‌شده‌ترین نمادهای مصر باستان بوده و عنخ یا «کلید زندگی» در دستان اوست. رع در تمامی نقاط خلقت جهان شامل آسمان، زمین، و جهان‌زیرین فرمانروایی می‌کرد. مصریان اعتقاد داشتند که او خداوند خالق جهان است. رع چنان برای مصریان مهم بود که فرعون‌ها خود را «پسران رع» می‌نامیدند و بخش عمده‌ای از ثروت پادشاهی را صرف ساخت معابد و اهرام و ابلیسک (هرم سنگ) به افتخار او می‌کردند.

^۶ لوغ یا لوخ (Lugh) یکی از خدایان برجسته در افسانه‌های ایرلندی است. او از دودمان خدایان می‌آید و به گونه‌ی یک جوان قهرمان جنگجو، پادشاه و نجات‌دهنده ترسیم شده است. او با صفاتی چون چیره‌دستی، مهارت و هنر همراه است و همچنین با سوگند، راستی و قانون پیوند دارد. او گاهی خدای خورشید، خدای توفان یا خدای آسمان تعبیر می‌شود. جشن برداشت لوغنسد رای بزرگداشت او برپا می‌شده است. لوغ دارای اشیایی با قدرت جادویی است. او نیزه‌ای آتشین دارد که نمی‌توان آن را متوقف کرد، یک فلاخن، یک شمشیر به نام فرگرخ (پاسخگو) و یکی قایق خودران به نام اسکوابتوین (موج روب) و یک اسب به نام این بار و یک سگ شکاری به نام فیلینیس دارد.

^۷ ال یا ئیل (El) در زبان‌های سامی شمال‌غربی به معنی خدا یا الهه است. این واژه در تمدن‌های خاورمیانه باستان نامی خاص برای مهم‌ترین خدای آن فرهنگ بوده است. مهم‌ترین خدایانی که نام ال یا ایل داشته‌اند عبارتند از خدای بزرگ کنعانیان، خدای بزرگ سامیان میان رودان در دوران پیش از سارگون بزرگ و خدای کتاب مقدس یهودیان. سامیان شمال‌غربی از واژه ائل هم به عنوان یک نام عمومی برای تمام خدایان خود استفاده می‌کردند و هم به عنوان نام و عنوان خاص برترین خدایشان. ال سرچشمه تعداد زیادی از مجامع خدایان قوم سامی بود. در میان کنعانیان، ال پدر تمام خدایان دیگر بود.

واقع است. توجه به خورشید نزد ایرانیان باستان هم امری معمول بود و تقدس آن علناً تا زمان روی کار آمدن سلسله‌ی ساسانیان ادامه داشت. اما شامات^۸ نقطه‌ی مقابلی بود در برابر همه‌ی اینها...

II

«هیچ‌کس نمی‌داند از خورشید چه کارهایی ساخته است، اما آرتک‌ها گمان می‌کردند می‌دانند.»

بروکر باکینگام

توحید یهودی آغازگر مسیحیت بود، آیینی که پس از مرگ مسیح در کوتاه‌مدتی سراسر جهان باستان را فراگرفت. در واقع، با پیدایش مسیحیت، مسیح -پسر خدا- سایه‌اش را بر سر خورشید انداخت و بدین ترتیب عرف‌های پیشامسیحی و الحادی -که خورشید و موهبتش را، نور گرمی‌ده و زندگی‌بخش خورشید را، گرامی می‌داشتند- پیوندهای خورشیدی‌شان را از دست دادند: خورشید تبدیل شد به مخلوق، فرزند، و طبیعت جایگاه اسطوره‌ای و مطلق خود را به مثابه‌ی عارضه‌ای درون‌ماندگار از دست داد.

کاتولیسیم اعتقاد داشت که زمین، مخلوق واپسین خدا، هزاران سال است مرکز جهان است و خواهد بود، تا اینکه ناگهان کوپرنیک وارد شد و مدل سابق خورشیدمرکزی را احیا کرد. نظریه‌ی او که گاليله

^۸ شام یا شامات اصطلاحی تاریخی جغرافیایی است که به منطقه‌ای کمابیش گسترده گفته می‌شود در جنوب غرب آسیا که از شمال به رشته کوه‌های توروس، از جنوب به صحرای عرب، از خاور به میانرودان و از باختر به دریای مدیترانه محدود است. در هزاره دوم پیش از میلاد به این مکان به ویژه نواحی جنوبی آن، کنعان می‌گفتند. این منطقه دربرگیرنده سرزمین‌هایی است که امروزه کشورهای سوریه، اردن، لبنان، اسرائیل، فلسطین، قبرس، بخش‌هایی از جنوب ترکیه و شرق مصر در آن جای دارند. گاهی بخش‌هایی از غرب عراق را نیز جزو سرزمین شام به‌شمار می‌آورند.

بنیان واقعیت را بر آن نهاد به ظاهر پیروزی آریستارخوس^۹ بود بر بطلمیوس^{۱۰}. این نظریه نمایانگر بازگشت مجدد خورشید نیز بود و پیش‌بینی اقتصادی محدود و جهانی شده که در مدرنیته به اوج رسید. البته سخن مشهور گاليله، «E pur si muove / با این حال [زمین] همچنان حرکت می‌کند»، در بستر تلقی عمومی درباره‌ی حرکت خورشید معنایی مضاعف می‌یابد: خورشید حرکت می‌کند، اما زمین هم حرکت می‌کند. مطابق این خوانش از سخن او می‌توان گفت انرژی سرشار خورشید متحرک پدید آمدن زمین متحرک را هم ممکن می‌کند. چرخش کوپرنیکی در واقع مظهر خورشیدی بود که جایگاه خالقیت خود را بازمی‌یافت و تاج و تختش را از پسر پس می‌گرفت.

باتای در طول زندگی فکری‌اش پیوسته بر دو رویداد تاریخی - که یک قرن پیش از چرخش کوپرنیکی، خورشید را امر مطلق دانسته بودند - تأمل کرد: یکی کشف فاتحان اسپانیایی در خصوص تمدن آزتک‌ها و مواجهه‌شان با آیین قربانی‌کردن‌شان در پیشگاه خورشید، و دیگری زندگی فرمانده نیروهای فرانسوی در کنار ژان دارک و قاتل زنجیره‌ای کودکان و لاشه‌دوست مشهور، ژیل دی ره^{۱۱}. باتای در سهم ملعون درباره‌ی آزتک‌ها نوشت:

^۹ آریستارخوس (حدود ۳۱۰ تا ۲۳۰ ق. م) ستاره‌شناس و ریاضی‌دان یونانی برجسته در یونان باستان بود. او اولین دانشمند شناخته‌شده‌ای است که به الگوی سامانه‌ی خورشیدی و گردش زمین و سیاره‌های دیگر به دور خورشید باور داشت. اندیشه‌های او در دوران باستان طرفدار چندانی نیافت و جهان علم تا مدت‌ها از نظریه‌ی مرکزیت زمین و کیهان‌شناسی بطلمیوسی پیروی می‌کرد. آریستارخوس از اندیشه‌های فیلولائوس متأثر بود ولی سیاره‌ها را به ترتیب درستی بر پایه‌ی فاصله‌ی آن‌ها در گرداگرد خورشید «آتش مرکزی» قرار داد. مانند آناکساگوراس او نیز باور داشت که ستارگان هم شاید چیزهایی مانند خورشید باشند.

^{۱۰} کلاودیوس بطلمیوس (۹۰-۱۶۸ م) یکی از فیلسوفان و اخترشناسان یونان باستان بود که به احتمال زیاد در اسکندریه واقع در مصر می‌زیسته است. او الگویی را برای کیهان شناخته شده روزگار خود ارائه کرد که در آن زمین در مرکز گیتی قرار دارد و خورشید و ماه و بقیه‌ی سیارات و سایر اجرام آسمانی به دورش می‌چرخند. در دوران بطلمیوس، به جای مدار که همان مسیر فرضی سیارات است، از مفهوم فلک استفاده می‌کردند. فلک یک جسم کروی صلب و نامرئی است (مانند شیشه) که در مرکز آن زمین قرار گرفته و سیاره به محیط آن محکم بسته شده است. با چرخش فلک به دور زمین، سیاره نیز به دور زمین گردش می‌کند. در دوره‌ی او بیشتر از ۴ سیاره‌ی عطارد، زهره، مریخ و مشتری کشف نشده بودند. او می‌گفت: هشت یا نه فلک وجود دارد که آخرین آن‌ها فلک الافلاک نام دارد که همه‌ی ستاره‌ها بر روی آن قرار دارند. همچنین بطلمیوس بر این باور بود که خدا و فرشتگان پس از فلک الافلاک زندگی می‌کنند.

^{۱۱} ژیل دی ره، متولد ۱۴۰۴ میلادی، نجیب‌زاده‌ی فرانسوی و متحد نظامی ژان دارک در طول جنگ صدساله‌ی فرانسه با بریتانیای کبیر بود. پس از جنگ، او شیفته‌ی علوم خفیه، کیمیاگری، جادوی سیاه و استفاده از قدرت‌های مافوق طبیعی برای مقاصد شیطانی شد. بین سال‌های ۱۴۳۲ تا ۱۴۴۰، ژیل دی ره کودکان بسیاری را ربود، شکنجه کرد، به قتل رساند، و به اعمال سادیستی تصورنکردنی و سوءاستفاده‌های جنسی بی‌شمار دست زد. در سال ۱۴۴۰ جنایاتش فاش شد و پس از دستگیری و برگزاری دادگاه به اعدام با طناب دار و سوزانده شدن محکوم شد. در هر حال، اعمال جنایت‌کارانه‌ی ژیل دی ره تأثیری ماندگار بر جای گذاشته و پرسش‌هایی را درباره‌ی تاریک‌ترین جنبه‌های سرشت انسان و حدود اخلاقی حاکم بر او ایجاد کرده است.

«کاهنان قربانیان‌شان را در بالای اهرام می‌کشتند. قربانیان را روی سکویی سنگی می‌خواباندند و با چاقویی از جنس ابسیدین بر سینه‌شان می‌کوبیدند و سپس قلب تپنده‌ی آن‌ها را از سینه بیرون می‌کشیدند و رو به خورشید می‌گرفتند. بیشتر قربانیان‌شان اسرای جنگی بودند، جنگی که برای ادامه‌ی حیات خورشید ضروری انگاشته می‌شد. در واقع صرفاً به قصد هدر دادن می‌جنگیدند، نه کشورگشایی و استیلا. [...] مکزیکی‌ها می‌انگاشتند که اگر از کارشان بایستند خورشید دیگر نمی‌تابد.»

برای آرتک‌ها قلب هر انسان منزلگاه بی‌همتایی بود که در خود ردی از انرژی خورشید داشت. از این رو برای آن‌ها دریدن قلب آزاد کردن تکه‌های خورشیدِ ملکوتی بود برای بازسازی و تجدیدش. باتای می‌گفت برداشت آرتک‌ها از موهبت نور و زندگی‌ای که اقتصاد خورشیدی پیشکش می‌کند لغزشی بود که به تباهی کشاندشان: آن‌ها خشونتِ قربانی‌کردن را برای تضمین حضور خورشید مباح می‌شمردند، و این یعنی اقتصاد عام همین خشونتِ مهیب است. در اساطیر آرتک‌ها، خورشید پوسته‌ی سوزان خدای ناناهاواتزین^{۱۲} بود که خودسوزی کرد تا نور را فراهم آورد: خود را قربانی کرد تا با خورشید شدن بتواند به دیگران ببخشد. در هر حال وقتی فاتحان اسپانیایی دروازه‌های عظیم امریکای لاتین را گشودند چرخش کوپرنیکی نیز همگام با آن‌ها جهان قدیم را درنوردید. در چنین وضعیتی، اقتصاد عام آرتک‌ها - که مبتنی بر حرکت از تولید به تخریب بود - می‌توانست تهدیدی باشد بر هیبت الهیات مسیحی: چنین تصویری به ایده‌ی درونی‌کردن ایثار برای کسب شفاعتِ مسیح، به عیسی، به پسر خدا که موهبت خدا بود و تجسم بخشودگی گناهان ما، خیانت می‌کرد. تاریخ می‌گوید که مسیحیان پیشامدرنیته پیوسته به موهبتِ مقدس زندگی پس از مرگ پایبند ماندند و خود را در راه رسیدن به آن فدا کردند. اساساً متفکری همچون آگوستین قدیس هم، در نهایت، مبلّغ اخلاقی بود که مسیحیان را از شهر زمینی و اقتصاد عام دور می‌کرد و به سوی اقتصادی محدودتر سوق می‌داد، یعنی همان ایده‌ی بردگی نزد نیچه: «آنچه را از آن قیصر است به قیصر و آنچه را از آن خداست به خدا بدهید.»^{۱۳}

^{۱۲} Nanauatzin: ناناهاواتزین شخصیتی مهم و اثرگذار در اسطوره‌های آرتک و فرهنگ باستان مکزیک است. او با خورشید مرتبط است و در کیهان‌شناسی آرتک «یک» خدا در نظر گرفته می‌شود؛ خدایی فرتوت و خسته که نمادی است برای خورشید. نام او ترجمه می‌شود به «کسی که خسته است» یا «کسی که غرق در اندوه است». ناناهاواتزین نقش مهمی در آیین‌های آرتک و اعمال مذهبی، به‌ویژه آن‌ها که با خورشید و عبادت خورشیدی مرتبط بودند، داشت.

^{۱۳} «وقتی که دشمنان او با سؤالی در مورد اینکه آیا یهودیان باید به [امپراطوری] رم مالیات پردازند در پی به دام انداختن او بودند، او به عکس قیصر روی سکه‌های آنها اشاره کرد و اظهار کرد آنچه را از آن قیصر است به قیصر و آنچه را از آن خداست به خدا بدهید.» (لوقا ۲۰: ۲۵)

برای ورود به شهر لاهوتی، اصول الهی ایجاب می‌کرد که مسیحیان زندگی ناچیزی داشته باشند، یعنی زندگی‌ای عاری از اقتصاد عام. به این منظور مسیحیت گرما و آتش خورشید را از آسمان گرفت و به دوزخ برد، به آن مکان جهنمی لعن و نفرین، به آنجا که آتش در انتظار کسانی است که راه‌های رسیدن به شهر لاهوتی را نادیده می‌گیرند.

III

«سپس عشق در گلویم فریاد خواهد زد، من ژزوو^{۱۴} هستم، پارودی چرکِ خورشیدِ سوزان و کورکننده.»

ژرژ باتای، مقعد خورشیدی

«قاه قاه خنده‌ی آسمان پُر ستاره / سر کشیدنِ خورشید»

ژرژ باتای، قباحت الهی

هیچ‌کس نمی‌داند از خورشید چه کارهایی ساخته است، با این همه باتای از ما می‌خواهد تا در این باره گمانه‌زنی کنیم. او می‌نویسد: «[...] شر آن نیست که سلسله‌ای از سوءبرداشت‌های متظاهرانه تجسم‌اش می‌بخشند، [بلکه] آن ضرورتاً آزادی عینی و ملموس است، چیزی مثل در هم شکستنِ تشویش‌انگیز تابوها». به این ترتیب (و) در راستای منظور باتای، باید ابتدا از او فراتر رفت و سپس گمانه‌زنی کرد. خورشید همه‌ی زمین را می‌بلعد و آسمان پر از ستاره می‌خندد. هزینه‌کردِ خالص انرژی خورشیدی به‌عنوان عامل حیات‌بخش عمل می‌کند. خورشید تجربه یا واقعیت یا هر آن چیزی را که هنوز تکوین

^{۱۴} Jesuve: در فلسفه‌ی ژرژ باتای، مفهوم ژزوو اشاره به شخصیتی دارد که آمیختگی عیسی مسیح و ونوس، ونوس، ایزدبانوی رومی را تجسم می‌بخشد. باتای معتقد بود که هر دوی اینها بیانگر صورت‌های افراطی تعالی و افراط هستند: عیسی نماینده‌ی جنبه‌های معنوی و اخلاقی، و ونوس نماینده‌ی جنبه‌های فیزیکی و اروتیک. ژزوو نمایانگر همگرایی این نیروهای متضاد است، آنجا که امر مقدس و ناپسند، الهی و وابسته به عشق شهوانی در یک وحدت متناقض گرد هم می‌آیند. نزد باتای، ژزوو نمایی رادیکال است از رهایی از هنجارهای اجتماعی و تأیید جنبه‌های غیرعقلانی و متجاوزانه‌ی وجود انسان. درواقع از طریق این آمیختگی است که باتای مضامین اروتیسیسم، قربانی‌کردن و حدود و ثغور عقل و اخلاق را در فلسفه‌اش می‌گنجانند.

نیافته و شکل نگرفته را به واسطه‌ی ستارگان مرده احیا می‌کند تا گونه‌های حیاتِ تلوریک و زمینی را بزاید؛ «و تک تک اتم‌های بدن ما مخلوطی هستند از ستاره‌های کهن و باستانی»^{۱۵}. ما خودمان در اصل ستاره‌های مرده‌ای هستیم چشم‌دوخته به آسمان. اجرامی که در طول میلیون‌ها سال رابطه‌ای دوستانه و صمیمی با خورشید برقرار کرده‌اند، یعنی با منبع سرشاری که به واسطه‌ی آزاد کردن بی‌حدومرز انرژی، ظرفیت گونه‌های حیات برای تحقق بخشیدن انرژی و تلف کردن هر گونه مازاد را مشروط ساخته است. زندگی اتلاف انرژی است. این جوهر (ستاره‌های مرده) به مثابه‌ی سوژه (آگاهی) است که موهبت خورشید را می‌فهمد؛ چیزی مثل آتش‌افروزی با سنگ چخماق یا تلاش برای شعله‌ور ساختن پی‌درپی آتش با پرتاب چیزهایی مثل چوب یا هر چیز قابل اشتعال دیگر به درون آن؛ یعنی هر آن چیزی که باعث رشد محصولات می‌شود و روشنایی روز را فراهم می‌آورد. اما این موهبت اشتباه تعبیر شد، چراکه ارتباط بین خورشید و زیست‌شیمی مدون بشریت همان‌که با چرک ستاره‌ی مرده آلوده‌اش کردم شناختی جهنمی است، سقوط حقیقی بشریت. آگاهی، که در اثر یک فرآیند بیوشیمیایی به مسیر اشتباهی رفته، پیوسته این موهبت را دریافت می‌کند، و در مجموع، با واکنش دادن به موهبت از طریق فداکاری و جان‌نثاری بی‌معنا، هر شکلی از اقتصاد را -چه عام باشد و چه محصور- واژگون می‌سازد. آگاهی احیاشده استوار است بر میل بر سوزاندن. وقتی فریاد می‌زنیم، «من خورشید هستم، نعوذ کاملی رخ خواهد داد، چراکه مصدر فعل بودن بیانگر نهایت شیدایی و جنون است. همگان آگاهند که زندگی پارودیک است و فاقد تفسیر. پس سرب پارودی طلاست. هوا پارودی آب است. دایره پارودی خط استواست. رابطه‌ی جنسی پارودی جنایت است. طلا، آب، استوا و یا جنایت هر یک می‌توانند به‌عنوان اصل چیزها مطرح شوند. و اگر خاستگاه چیزها نه همچون زمین یک سیاره، که بستر و بنیاد آن به نظر می‌آید، بلکه همچون حرکت مدور سیاره که به دور یک مرکز متحرک شرح داده می‌شود باشد، آن‌گاه یک خودرو، یک ساعت و یا یک ماشین خیاطی می‌تواند به شکلی همسان به‌عنوان اصلی تولیدی پذیرفته شود. دو نوع جنبش ابتدایی عبارتند از حرکت دورانی و حرکت جنسی که درهم‌آمیزی این دو به‌وسیله‌ی چرخ‌ها و پیستون‌های لوکوموتیو بیان می‌شود. این دو جنبش متقابلاً تبدیل شده‌اند، یکی به دیگری»^{۱۶}

¹⁵ Katherine Wells, 'We Are Dead Stars.'

¹⁶ Georges Bataille, 'The Solar Anus,' in *Visions of Excess: Selerled Writings, 1927- 1939*, trans. Allan Stocki, Carl R Lovitt and Donald M. Leslie, Jr. (Minneapolis: University of Minnesota Press, 1985), 5.

ژیل دی ره یکی از ثروتمندترین اشخاص فرانسه بود و املاک فراوانی داشت. یک رهبر نظامی برجسته که توسط شخص چارلز هفتم به مقام مارشالی فرانسه مفتخر شده بود. او گروهی متشکل از دویست نفر من جمله یک جارچی و دسته‌ای از خوانندگان داشت که در سراسر قلمرویش می‌چرخیدند و صدقه می‌دادند. دی ره مشهور بود به اجرای نمایش‌هایی که گاهی بازیگرانش به صدها تن می‌رسید. در سال‌های منتهی به دستگیری او، هزینه‌های زندگی‌اش به حدی رسیده بود که مجبور شد بخش اعظمی از املاکش را بفروشد. در ادامه، مخارج و پرداخت‌های بی‌حساب کتاب و سردر نیاوردنی‌اش، او را بیش از پیش در کانون توجه دادگاه قرار دهد. دی ره همچنین دست به اقدامات خشنی زد که سرعت سقوطش را شدت بخشید، من جمله اقدام به یاغی‌گری و وحشت‌افکنی برای بازپس‌گیری ملکی که پیش‌تر فروخته بود، و تهدید یک روحانی بانفوذ با شمشیر به دلایلی واهی. در همین گیر و دار بود که شایعات مربوط به جنایت‌های سریالی او نیز اوج گرفت و دی ره سرانجام دستگیر و دادگاهی شد.

برخی استدلال کرده‌اند که کلیسای کاتولیک و دولت فرانسه دی ره را به‌خاطر هزینه‌کردهای بی‌معنی و احمقانه‌اش مجازات کرده‌اند و هدر دادن ثروتش را به‌عنوان استعفا از مقام اشرافی‌اش تفسیر نموده‌اند. برای مثال در این باره نوشته‌های ژان پی‌یر بایار معروف‌تر از بقیه است. او می‌گفت که مجازات دی ره از سوی دولت فرانسه عقوبت کسی بوده که شکل مقدس موهبت را دست انداخته، یعنی داده و پس نگرفته. از این نقطه نظر، دی ره می‌تواند نزد عده‌ای همچون خورشید تصور شود، کسی که حجم انبوهی از موهبت را به‌صورت صدقه پخش می‌کند. بدیهی است که برای همین عده حتی جنایت‌های وحشتناک او هم می‌تواند باارزش باشد. در واقع از این نقطه نظر ژیل دی ره‌ی آدمکش، بیشتر یک قربانی است تا یک تبهکار، بلاگردانی که از حد و حدود حاکمیت فراتر رفته. مشهور است که دی ره همیشه دلش می‌خواست همچون خورشید بسوزد، ده‌ها جان را قربانی کند، و قطرات منی‌اش را مثل اشعه‌های خورشید بر روی نعش‌های بی‌جان قربانیانش پرتاب کند. او در واقع همه‌ی این کارها را انجام می‌داد تا مهر تأییدی بزند بر این جان‌گرفتن‌ها و قربانی‌کردن‌های بی‌معنا. برای دی ره، عمل قربانی کردن جلوه‌ای بود از نیستان‌شناسی^{۱۷}، شاخه‌ای از متافیزیک که به بررسی نا-هستی یا عدم وجود می‌پردازد. چنان‌که می‌دانیم و مرسوم بوده، در متافیزیک سنتی تمرکز اغلب بر هستی، وجود یا ذات واقعیت است. حال آنکه نیستان‌شناسی غرق است در استفساراتی از قبیل ذات نیستی، محدودیت‌های زبان در توصیف نا-وجود، و دلالت‌های عدم یا نفی در زمین‌های مختلف فلسفی. یک نمونه از اندیشه‌ی نیستان‌شناسی را

¹⁷ Meontology'

برای مثال می‌توان در کار فکری عظیم مارتین هایدگر ردیابی کرد. اساساً غور هایدگر درباره‌ی مفاهیمی همچون در-جهان-بودن، بودن به‌سوی مرگ و ترس آگاهی به‌شدت کیفیتی نیستان‌شناختی دارد. او با تأکید بر تناهی و عدم ذاتی وجود انسان، توجه ما را جلب می‌کند به تأثیر نیستی بر درک ما از هستی. دی‌ره هم می‌گفت میل دارد به سوزاندن وجود و استحاله‌دادن آن به نیستی. او تهی از امر مقدس بود، خالی از هر صمیمیتی، مثل کارگردانی که فیلم‌های اسناف می‌سازد، «فیلم‌هایی که نمایشگر گسیختگی اند و حدود تماشاخانه‌ی دکارتی آشفته‌سرانه‌اش را خودش تعیین می‌کنند.»¹⁸

IV

«چشمان انسان نه خورشید، نه جماع، نه لاشه، و نه ابهام را تاب نمی‌آورد. اما با عکس‌العمل‌های متفاوت. وقتی خون زیر پوست صورت می‌رود، [صورت] سرخ و قبیح می‌شود. صورت در زمانی مشابه، به‌واسطه‌ی واکنشی غیرارادی و ناخوشانه، نعوظی خونین و عطشی طاقت‌فرسا را برای گستاخی و هرزگی فاش می‌کند. از این رو من از بیان اینکه صورت ننگ است و امیالم تنها از طریق ژزو و اظهار می‌شوند هیچ ابایی ندارم. کوهی زمین پوشیده از آتش فشان‌هاست، که همچون مقعدش عمل می‌کنند. هرچند کوهی زمین هیچ نمی‌خورد، اما اغلب دل و روده‌اش را به‌تندی دفع می‌کند. این محتویات با سروصدای شدیدی به بیرون پرتاب می‌شوند و با جاری شدن در کناره‌های ژزو مرگ و وحشت را همه جا می‌گسترند. درحقیقت، با اینکه حرکات شهوانی خاک به‌اندازه‌ی حرکات آب بارورساز نیست اما بسیار سریع‌تر از آن است.»

ژرژ باتای، مقعد خورشیدی

فرد باتینگ در تحلیلش از فیگور دی‌ره در مقاله‌ی خون‌آشام باتای می‌نویسد که او «از یک جهان متفاوت [بود]. نه میل جنسی‌اش، که تمنای نزدیک شدن به مرگ بود که او را به کشتن می‌کشاند. انسان حیوان‌صفت دون‌پایه‌ای برآمده از دل هزینه‌کردهای ویرانگر جنگ، و حکمرانی با معیارهای مخالف با

¹⁸ Cited in Karl Berg, *The Sadist*, trans. Olga Hiner and George Godwin (London: Acom Press. (1938), 110.

مالکیت متمدن و ارزش‌های اخلاقی، که خود را شهرداری مقتدر می‌انگاشت؛ شهرداری که راهبرش هزینه‌کردهای خانمان‌براندازش بود و تصمیم داشت تا در گستره‌ی زیاده‌روی‌های بی‌فایده‌اش بدرخشد. در جهان دی‌ره انسان‌ها ذره‌ای معنا و ارزش نداشتند و چیزی بیش از یک هیاهوی پرسروصدا اما پوچ نبودند که در آن جان‌ها با هر تغییر مزاج حاکمیت تلف می‌شدند، یعنی آنها فحوائی نداشتند جز اینکه امکانی باشند برای کسب لذت‌های پر خشونت و خشم‌آمیز. جهانی که در آن جنگ‌های پیایی، کشتار، سلاخی و به‌آتش‌کشیده‌شدن دهکده‌ها رویدادهایی عادی بودند، و اعمال خشونت‌آمیز، مخرب و بی‌معنا پیش‌پافتاده قلمداد می‌شدند. [در واقع] خوشی نبرد برای دی‌ره، خود زندگی بود، زندگی به‌مثابه‌ی یک شادخواری همگانی و دائمی، یک قمار خانمان‌برانداز با هزینه‌های کمرشکن که تنها شهاریاران می‌توانستند بازی‌اش کنند.^{۱۹}

باتای می‌پنداشت که درواقع ایدئولوژی پیوریتن سرمایه‌داری متقدم بوده که باعث گسست هرچه‌بیشتر فرهنگ شادخواری از مدرنیته شده است؛ به همین دلیل نزد او فیگور دی‌ره خواه‌ناخواه دستاویز درخوری بود برای تحلیل مدل‌های معاصرتر شهرداری. باتای تا آنجا پیش رفت که ادعا کرد چنین دستاویزی فرد را قادر می‌سازد پیوستاری برقرار کند میان همان زندگی «به‌مثابه‌ی نوعی شادخواری همگانی و دائمی، گونه‌ای قمار خانمان‌برانداز با هزینه‌های کمرشکن که فقط شهاریاران می‌توانستند به آن بپردازند» و زندگی اقتصادی فعلی خودش. درهرحال مطالعه‌ی گسترده‌ی او درباره‌ی آیین قربانی‌کردن منتج به این قاعده‌ی کلی شد که همیشه همه‌چیز درباره‌ی «تولید چیزهای مقدس» است. البته قبل از این تولید، قاعده‌ی کلی قربانی‌کردن تخریب است. درواقع در اینجا مفصلی کار گذاشته شده که باید بشکند تا تولید امر مقدس از تخریب و انهدام قربانی‌کردن سوا شود. در مدرنیته، قربانی‌کردن، بی‌وقفه، حول تخریب و اتلاف و همگن‌سازی امر کفرآمیز می‌چرخد، چنان‌که ابعاد مقدس موهبت و قربانی - که هردوشان در شرف از دست دادن وجدشان‌اند^{۲۰} - در خود کوفته می‌شوند و به شکل‌های خوار و

^{۱۹} Botting, Fred (2015) Bataille's vampire. In: Connole, Edia and Shipley, Gary J., (eds.) Serial killing: a philosophical anthology. Schism. pp. 61-78.

^{۲۰} باتای اعتقاد داشت که تجربه‌ی وجد و خلسه (Extacy) مشتمل است بر دور شدن از قیود عقلانیت و هنجارهای اجتماعی که به آدمی زاد امکانی می‌دهد برای دست‌یازیدن به وضعیتی بالاتر از وجود. او وجد و خلسه را نیروی قدرتمندی می‌دانست که می‌تواند ساختارهای مستقر را مختل سازد و محدودیت‌های تحمیل‌شده توسط عقل و اخلاق را به چالش بکشد. باتای مشخصاً در کتاب «اروتیسیسم» به ارتباط بین اروتیسیسم و خلسه می‌پردازد و بر ماهیت عمیق و دگرگون‌کننده‌ی تجارب شدید جنسی تأکید می‌ورزد. او استدلال می‌کرد که اروتیسیسم می‌تواند انسان‌ها را به حالت رهاشدگی وجدانگیز سوق دهد، یعنی آنجا که مرزها از بین می‌رود و احساس وحدت یا ارتباط با جهان به دست می‌آید. چنان‌که روشن است کندوکاو باتای درباره‌ی وجد و خلسه فراتر از قلمرو جنسیت بود. او همچنین تجربه‌های مذهبی و عرفانی را مورد بررسی قرار داد و

بی حرمت قربانی تبدیل می‌گردند. ما امروزه روز می‌توانیم حتی ژست قربانی‌کردن را در استعمارطلبی اقتصادی ای ببینیم که جنوب جهان، یا همان «مقعد جهان» به تعبیر باتای، را مجبور به تولید مواد اولیه و کالاهای ارزان قیمت کرده است. وضعیتی که با سلطه بر طبیعت و منابع آن به منظور انباشت ثروت و به راه انداختن جنگ‌های بی‌پایان و نسل‌کشی ملت‌ها در جهان قدیم آغاز شده و به جست‌وجوی بی‌امان نفت در خاورمیانه‌ی معاصر رسیده. در واقع قربانی‌کردن کفرآمیز در چارچوب اصول اقتصاد نوکلاسیک است که رمزگذاری شده. این ایده که افراد منفعت شخصی‌شان را به حداکثر می‌رسانند عقلانیت ابزاری را پیش فرض می‌گیرد، یعنی امر خلاف منطقی که امکان ایجاد نوعی جزءشناسی^{۲۱} را -که در نهایت قادر است جامعه را با فرد سازگار کند- از بین می‌برد. منفعت‌طلبی شخصی در میل به قربانی‌کردن است که به خورشید گره خورده است: تا زمانی که قربانی‌کردن مبتنی است بر نابودی و تخریب، موهبتی در کار نیست و امر مقدس گم شده.

حالا که می‌دانیم از خورشید چه کارهایی ساخته است آماده‌ایم به این پرسش پاسخ بدهیم که از یک بدن -همان کالبدی که دگرریخت ستاره‌های مرده است- چه کارهایی ساخته است. اساساً چگونه می‌توان در تنگنای وضعیتی بغرنج که متأثر از رابطه‌ی پیچیده‌ی خورشید احیاشده است با لاشه‌ی ستارگان مرده -همانی که فکر و ذکر ما را عفونی کرده- اندیشید؟ چگونه می‌توان بدون قربانی‌کردن چیزی ارزانی داشت، سرخوشانه خود را رها کرد، اقتصاد محصور و خرد و ناچیز را برچید و با آزاد کردن «سهم

مسیرهایی را بررسی کرد که در آن مناسک و اعمال مذهبی می‌توانند حالت‌های ویژه‌ی وجد شدید و انحلال نفس را القا کنند. برای باتای، تجربه‌ی وجد و خلسه‌نگاهی اجمالی داشت به محدودیت‌های وجودی انسان و امکان‌هایی فراتر از امور عقلانی و پیش‌پافتاده. در هر حال برای او خلسه راهی بود برای رؤیاریویی با تضادها و ناسازهای ذاتی زندگی که امور غیرمعقول و ناشناخته را در بر می‌گیرد.

^{۲۱}Mereology: جزءشناسی در فلسفه و منطق ریاضی، به معنی مطالعه‌ی «اجزا» و «کل‌هایی که توسط اجزا تشکیل می‌شود» است. در حالی که نظریه‌ی مجموعه‌ها مبتنی است بر رابطه‌ی عضویت بین یک مجموعه و عناصر آن، جزءشناسی روی رابطه‌ی جزءبندی بین عناصر تأکید دارد، و این موضوع از دیدگاه نظری مجموعه‌ها به مفهوم زیرمجموعه بودن (شمول) بین مجموعه‌ها نزدیک‌تر است. جزءشناسی به روش‌های مختلف به صورت اعمال منطق گزاره‌ای به هستی‌شناسی صوری بررسی شده است، در هر کدام از این بررسی‌ها جزءشناسی بخش مهمی از کار آن‌ها است. هر کدام از این روش‌ها تعریف اصولی خودشان را دارند. یکی از نکات مهم این صورت‌بندی‌ها این فرضیه است که (علاوه بر فرض شامل بودن)، رابطه‌ی جزء-کل، جهان خودش را مرتب‌سازی می‌کند، که این یعنی: هر چیز جزء خودش است (رابطه‌ی بازتابی)، اینکه جزئی از جزء یک کل، خودش جزئی از آن کل است (رابطه‌ی تراپی)، و اینکه دو موجودیت متمایز هر دو نمی‌توانند بخشی از دیگری باشند (رابطه‌ی پادمتقارن)، از این رو در جزءبندی یک مجموعه جزئی مرتب شکل می‌گیرد. گونه‌ی خاصی از این صورت‌بندی، نوع غیربازتابی آن است: یعنی اینکه اصل هر چیز بخشی از خودش است را نمی‌پذیرد، اما تریای بودن و پادمتقارن بودن را قبول دارد.

ملعون^{۲۲}» وضعیتی جدید ساخت، وضعیتی مقدس؟ اساساً باتای می‌خواست به این پرسش پاسخ دهد که ما وقتی قربانی می‌کنیم دقیقاً مشغول چه کاری هستیم. او می‌گفت که برای به پایان رساندن این وهم و خیال باید قربانی‌کنندگان را قربانی کرد. در واقع ما ابتدا با قهقهه غم و اندوه را از خودمان دور می‌کنیم و سپس در یک مناسک قربانی‌کردن شادخوارانه به اوج لذت جنسی می‌رسیم (ما در اصل دی‌ره را هدایت می‌کنیم تا آخرین مرحله از فرایند تخریب و انهدام را به بدیع‌ترین شکل ممکن اجرا کند): فستیوال نهایی. ما سر کسانی را که نگاهبان جهان بهره‌برداشتنی‌اند می‌بریم و با زل‌زدن در چشمان‌شان به عمق زشتی و پلشتی‌شان پی می‌بریم. جامعه امر مقدس را با کنار گذاشتن قربانی‌کردن خواهد یافت. منظومه‌ای که تحت آن دی‌ره نفرین شد و امکان دارد ما هم نفرین شویم درهم شکسته خواهد شد و ستاره‌های آسمان پیوندشان را با چرک و عفونت ستاره‌ی مرده‌ی درون‌مان از دست خواهند داد. بر زمین به‌جای آن‌ها طرح‌هایی نو در خواهیم انداخت و هر حامل موهبت را از نو به هم خواهیم پیوست.

^{۲۲} فهم هستی‌شناسی و روش‌شناسی باتای بدون فهم مبحث «اقتصاد عام» ناممکن است. به جرئت می‌توان گفت همه‌ی مباحثی که او مطرح کرده است (فلسفه، اقتصاد، سیاست، شعر، داستان، نظریه‌ی ادبی و غیره) از بنیان، وام‌دار نظریه‌ی بی‌بدیل او درباره‌ی اقتصاد هستند. مسئله‌ی مهم این‌جاست که اقتصاد برای باتای صرفاً به معنای اقتصاد در مقام آپاراتوسی نیست که با ثروت و مباحث مرتبط با آن همچون تولید، توزیع، بازار، مالکیت، ارزش، سود، استفاده، مصرف، پول، کنترل، مالیات، مبادله، ارزش افزوده، ارزش مصرف و غیره گره خورده باشد. اقتصاد نزد او همه‌ی این مباحث را در برمی‌گیرد، اما توأمان به فراسوی فهم کلاسیک از مفهوم اقتصاد می‌رود.

طبق ادعای باتای، معمولاً غایت سیستم‌های اقتصادی متعارف، به حداکثر رساندن بهره‌وری و انباشت ثروت است، حال آنکه او ادعا می‌کند همیشه مازادی وجود دارد که نمی‌تواند به‌طور کامل در این سیستم‌ها جذب و استفاده شود. در اصل این انرژی مازاد که باتای آن را سهم ملعون می‌خواند نمی‌تواند برای تولید مورد بهره‌برداری قرار گیرد. گمان او بر این است که جوامع اغلب تلاش می‌کنند تا این مازاد و افراط را سرکوب کنند، مسیرش را تغییر دهند یا پنهانش سازند، چرا که از پتانسیل آن برای برهم زدن نظم اجتماعی می‌ترسند. او استدلال می‌کند که این انرژی مازاد باید در فعالیت‌های غیرمولد یا «ضایع‌کننده»، مثل هنر مصرف شود. در واقع این فعالیت‌ها، با اینکه از منظر اقتصادی غیرمولد به نظر می‌رسند، اما همچون محصولات عمل می‌کنند برای مفهوم سهم ملعون.

در حال مفهوم سهم ملعون این ایده را که اقتصادها و جوامع باید صرفاً بر عقلانیت، کارایی و انباشت تمرکز کنند، به چالش می‌کشد و اهمیت شناختن و پرداختن به مازادهایی که فراتر از حوزه‌ی سودمندی و تولید وجود دارند را برجسته می‌کند. باتای معتقد بود که پذیرش و تصدیق سهم ملعون برای رفاه و تعادل جوامع ضروری است. در واقع با تصدیق مخارج و هزینه‌کردهای غیرمولد، افراد و جوامع می‌توانند عملکردی فراتر از چارچوب وضعیت‌های صلب و عرفی ارائه دهند و وارد قلمرو شور، خلاقیت و تعالی شوند.